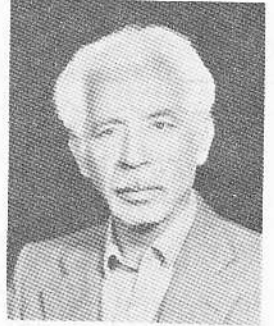


مستور و مست



از: دکتر ابوالفضل مُصَفّی



«مستور و مست، هر دو چو از یک قبیله‌اند»

« ما دل به عشوه که دهیم، اختیار چیست؟ »^(۱)

مستور و مست جناس زائد مذمیل است. مستور از ماده «ستر»، بفتح و کسر سین، به معنی پوشیده و عقیف و مقابل است. و مجازاً به معنی معشوق پنهان و در خدرو «ستر عفاف» ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت

با من راه‌نشین باده مستانه زند

۱۸۲/۴

و گاه اسم مفعول است به جای اسم فاعل در «حجاباً مستورا» یعنی «حجاباً ساترا» در آیه شریفه «و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بأخرة حجاباً مستورا»^(۲)

و در اصطلاح «مستور» گنیه ماهیت الهی است که از ادراک مردمان پنهان و دور است و «مستوران» مردمان باشرم و عفاف را گویند «... و آن، ابواسحق فزاری بود»^(۳) که آنچه از برادران بستدی، بر مستوران نفقه کردی که ایشان حرکت نکردندی...^(۴) و یا عابدان و زاهدانی که اهلیت شنیدن اسرار عشق را ندارند

به مستوران مگو اسرار مستی

حدیث جان مپرس از نقش دیوار

۲۵۴/۱۰

همچنین مستوران بودند که حسین بن منصور حلاج را، چون «اسرار هویدا می‌کرد» به رجم و طناب دار سپردند.

و «مستوری» به معنی پرهیز و عفاف است

(۱) - دوستان، دختر ز ز توبه ز مستوری کرد

شد بر محتسب و کار به دستوری کرد

۱۴۱/۱

و مستوری فروختن به معنی ریاکاری یا پرهیزگاری دروغین

و مصلحتی‌ست:

کس به دور نرگست طرفی نیست از عافیت

به که نفروشند مستوری به مستان شما

۱۲/۳

و در شعر سعدی، مستور نشستن، تقریباً به همین معنی‌ست:

گرت با ما خوش افتادست چون ما لا ابالی باش
نه یاران مست برخیزند و تو مستور بنشینی

(۲) - تا به غایت، ره میخانه، نمی دانستم

ورنه مستوری ما، تا به چه غایت باشد؟

که ایهام‌ست به دو ضرب‌المثل عامیانه: عفت بی‌بی از

بی چادری است و تب نیست و الا شناگری قابل است.

و مقابل است با مستی عاشقی که از همه کس ساخته

نیست:

(۱) - مگر به چشم سیاه تو بیاموزد کار

و ز نه مستوری و مستی همه کس تواند

۱۹۳/۸

و حکم این هر دو حالت «همه در خاتمت است» و در

پایان کار و به تشخیص جهان‌مدار ازلی

(۲) حکم مستوری و مستی، همه در خاتمت‌ست

کس نداند که در آخر به چه حالت برود

۲۲۲/۶

(۳) - نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست

آنچه سلطان ازل گفت بکن، آن کردم

۳۱۹/۶

و به هیچ عاشقی، یا گناهکاری، نباید بر چشم حقارت

نگریست. زیرا:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست

که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

۴۰۵/۶

و مست، مست باده و (شکران) کسی است که در اثر

نوشتن «ام‌الخبائث» از حال طبیعی خود بیرون رود و نداند چه

می‌کند و چه می‌خواهد:

و مست در معنای مجازی عاشق است و اصولاً سالک عاشق را گویند. و مستی او از حال حیرت و وله اوست، در اثر مشاهده جمال مستور حق و مست و خراب استغراق کامل اوست در همین حالت و «محوالموهوم» شدن او و بی خبربودنش از «ماسوی» و «نیم مست» کسی است که بر این استغراق آگاهی یابد چه گویمت که، به میخانه، دوش، مست و خراب

سروش عالم غیبیم، چه مُزده‌ها داده‌ست
۳۷/۳

و «مستان» به صیغه جمع، یا تشبیه مست، به شیوه عربی، که بعید است، همانطور که گذشت در استعاره به جای دو چشم معشوق آمده که مست و خماریند

در عین گوشه‌گیری، بودم چو چشم مستت
و اکنون شدم به مستان چون ابروی تو مایل
۳۱۷/۶

و از یک قبیله‌بودن، آن دو، یعنی مستور و مست از تبار عشق بودن ایشانست و نظری به اتحاد ماهوی هردو دارد. اتحادی از نوع اتحاد عالم و معلوم و علم و خالق و مخلوق و خلق که وحدت وجود عرفانی و فلسفی است و اصالت وجود یا «پاتئیسم»^(۱) مشهور. و اتحادی که مشهود وجود واحد مطلق است، از حیث آنکه عالم و همه موجودات قائم به ذات اویند اتحادی در عهد قدیم:

(۱) - حافظ گُمشده را، با غمت، ای یار عزیز

اتحادی است که در عهد قدیم افتادست
۳۶/۹

(۲) - بیاد چشم تو، خود را خراب خواهم کرد

بنای عهد قدیم، استوار خواهم کرد
۱۳۵/۵

(۳) - مگرش خدمت دیرین من از یاد برفت؟

ای نسیم سحری، یاد دهش عهد قدیم
۲۶۵/۴

و دل به عشوه دادن، فریب ناز و کرشمه خوردن است. عشوه، به تثلیث عین کار پوشیده و پنهان است. از ماده «عشو» و «عشا» شب و تاریکی است. «اعشی» به معنی کور (و نام اعشی قیس، ابوبصیر، شاعر نابینای عرب که چنگ (صنّج) نیک می‌نواخت و معروف است به «صناجة العرب» متوفی به سال هفتم هجری) و «اعشاء» و «عشوا» زن نایینا در شب و عشوه، تکتزات حائل و هائل میان عاشق و معشوق یا خالق و مخلوق و محب و محبوب است^(۲)

اختیار چیست؟ جمله پرسشی است، یعنی کدام را اختیار کنیم؟ معشوق مستور، یا عاشق مست را؟ و اختیار، انتخاب خیر است. و اگر پرسش انکاری باشد، نفی اختیار را از آن استنباط می‌شود. از نوع «چه اختیار؟» در:

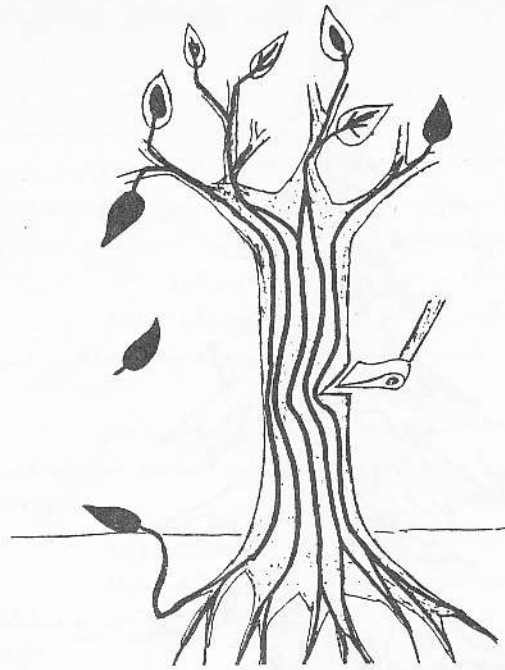
سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار؟

در گردشند بر حسب اختیار دوست
۶۰/۵

و از نوع «اختیار کو؟» در

گفت: مگر ز لعل من، بوسه ندادی آرزو؟

مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو
۴۱۴/۴



زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

بیرهن چاک و غزلخوان و ضراحی در دست
۲۶/۱

و یا به سبب داشتن ثروت یا قدرت، مغرور و معجب شود
از وی همه مستی و غرورست و تکبر

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست
۴۰/۳

این مست در هر معنی مقابلست با «هشیار» و مؤتلف است با «خوشدل»:
(۱) -

همه کس طالب یار است، چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه کنشت
۸۰/۳

هشیار شو، که مرغ چمن مست گشت، هان

بیدار شو، که خواب عدم، در پی است، هی
۴۲۹/۳

(۳) می باقی بده، تا مست و خوشدل

به یاران برفشانم عمر باقی
۴۶۰/۷

و در تضاد است با عقل و مؤتلف با رندی و ملازم است با

نیاز:

(۱) - اگر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر

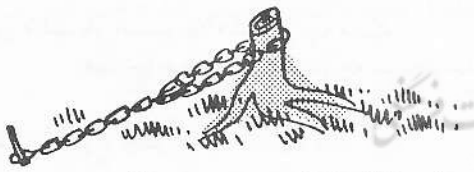
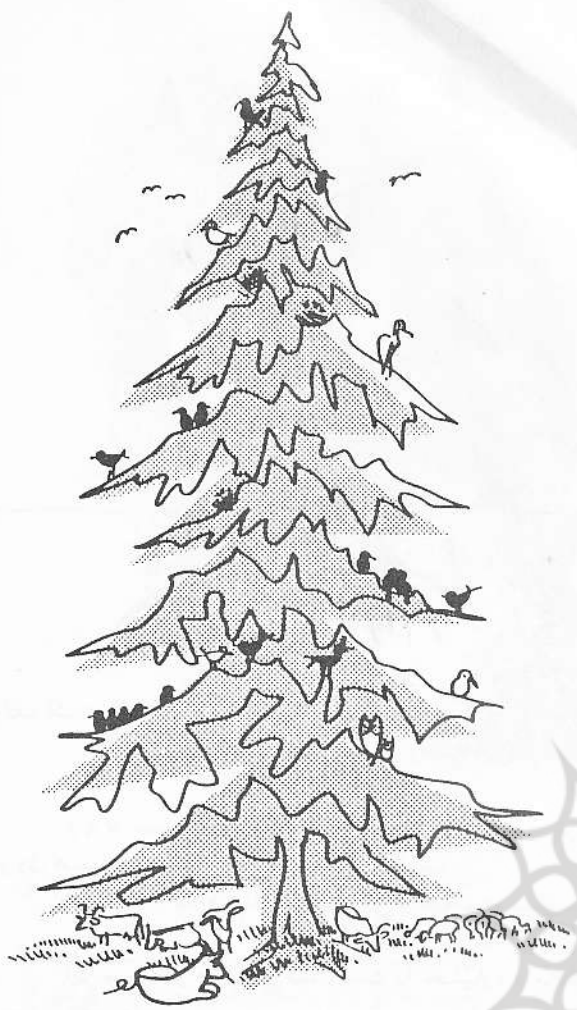
چگونه کشتی ازین ورطه بلا ببرم؟
۱۲۹/۲

(۲) - ما عیب کس به مستی و رندی نمی‌کنیم

لعل بتان خوش است و می خوشگوار هم
۳۶۲/۳

(۳) - زاهد و عجب نماز و من و مستی و نیاز

تا تو را خود ز میان، با که عنایت باشد
۱۵۸/۳



از حسین بن منصور حلاج پرسیدند اختیار چیست؟ گفت:
 اختیار آنست که اختیار کمی کنی اختیار حق را. و این اختیار، یا
 بهتر، این عدم اختیار یا تفویض، نشانه بلوغ مرید است در مراحل
 سلوک، همانطور که ابوبکر واسطی^(۷) گفته است «مرید در اول قدم
 مختار بود، چون بالغ شد اختیارش نماند»^(۸) و نیز گفته‌اند اختیار و
 آزمایش بندگان مخلص است به وسیله خداوند و نیز انتخاب
 طریقیست به وسیله پیر مرشد در باب ادب کردن مریدان تا اهلیت
 ایشان در سلوک تأمین و تمیز داده شود
 به اختیارت اگر صد هزار تیر جفاست

به قصد جان من خسته در کمان داری
 ۴۴۵/۷

دیوان خواجه، مشحون از شواهدیست در باب عدم اعتقاد
 به اختیار یا «حال» عدم اختیار، همراه با لفظ «اختیار» درین مورد،
 سوای آنچه گذشت، مواردی دیگر را می‌توان بدست داد:
 (۱) = رضا به داده بده وز جبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشادست
 ۳۷/۸

(۲) گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
 تو در طریق ادب کوش، گو گناه منست
 ۵۲/۷

(۳) - چگونه شاد شود اندرون غمگینم
 به اختیار که از اختیار بیرونست؟
 ۵۴/۸

و به واژه‌هایی برمی‌خوریم که همراه با شواهد خود بیانگر
 این حال است. از آنجمله‌اند: قرعه کار (۱۸۴/۳) قرعه توفیق
 (۱۵۲/۹) قرعه قسمت (۱۵۲/۷) قرعه فال ۱۱۴/۷ قضا (۲۶۶/۱) قلم
 ضنع (۱۰۵/۲) فیض ازل (۴۳۹/۵) بخشش ازل (۱۰۹۱۶)
 صیغه‌ال... (۲۷۷/۹) ص) توکل (۲۷۶/۴) حکم بلا (۲۰/۵) حکم
 آسمان (۴۵۴/۱) حکم قضا (۳۸۴/۷) حکم خدایی (۴۴۷/۴)
 حکم ازل (۳۶۵/۱۳) مشرب قسمت (۲۶۸/۸) میراث فطرت
 (۳۱۳/۵) کارفرمای قدر (۳۸۴/۳) دایره قسمت (۱۶۱/۴) و اقبال
 ناممکن (۴۷۴/۹) خواسته کردگار (۶۵/۸) و بخت پریشان
 (۲۳/۴) و به شواهد برجسته دیگری دست می‌یابیم که نشانه‌هایی
 ازین حال یا اعتقاد است:

(۱) - در خرابیات طریقت ما بهم منزل شدیم
 این چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما
 ۱۰/۳

(۲) - کنون به آب می لعل خرقة می‌شویم
 نصیبه ازل از خود نمی‌توان انداخت
 ۱۶/۹

(۳) - مکن به نامه سیاهی ملامت من مست
 که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت
 ۷۹/۶

(۴) - در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
 کاین شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد
 ۱۶۱/۶

(۵) - مرا مهر سیه‌چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
 قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
 ۱۶۵/۱

(۶) - مرا روز ازل، کاری بجز رندی نفرمودند
 هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد
 ۱۶۵/۳

(۷) - بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
 اگر موافق تدبیر من فتد تقدیر
 ۲۵۶/۵

(۸) - نیست امید صلاحی ز فساد حافظ
 چونکه تقدیر چنین است چه تدبیر کنم
 ۳۴۷/۸

که هر دو بیت (۷) و (۸) تلمیح است به حدیث: العبد
 بدتر والله یقدر.

(۹) - من جهد همی کنم قضا می‌گوید:
 بیرون ز کفایت تو کاری دگرست
 ۳۷۷/۵

(۱۰) - من اگر خارم و گر گل، چمن آرایی هست
 که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم
 ۳۸۰/۷

که شاهد اخیر، ناظر به مصراع دوم ازین بیت شاهنامه است:

که تنیدی مرا گوهرست و سرشت
چنان رُست باید که ایزد بکشت
که «بنداری»^(۹) هم در ترجمه آن می‌گوید: و لیس نبت
الشجر الا کما غرض^(۱۰) و اگر اختیار و احساس آن، چنانکه اشاره
رفت، از مقوله «حال» باشد، چون دوام پیدا کند «مقام» است، که
این حال یا مقام نیز در شعر خواجه دیده می‌شود.

(۱) - نفاق و زرق نبخشد صفای دل، حافظ
طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

۱۳۵/۷

(۲) - دل به رغبت می‌سپارد جان به چشم مست یار
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس
۲۶۷/۷

و در همین «حال» و احساس است که می‌گوید:
چرخ برهم زخم از غیر مُرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
۳۰۱/۶

و ازین «حال» به مستی تغییر کرده است که حال انبساط و
اقتدار است و «شکر» در مقابل «صحو»

(۱) - گدای میکدهام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم
۳۵۰/۶

(۲) - سر خدا که در تتق غیب مستوی ست
مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم...
۳۷۵/۶

و اگر اختیار، در بیت عنوان، محتملاً اختیار در احکام
نجومی باشد و ایهام بدان، بحث دیگری را در خور است. و همان
اختیاری است که خاقانی شروانی در دیدن طالع خود آورده است:
دیدم به طالع خود، عشق آمد اختیار

این روز نامرادی بر اختیار من چه؟^(۱۱)
و اختیار در نجوم احکامی، به بهترین وقت و ساعت برای
اخذ تصمیم، بویژه بر سر دوراهی‌های زندگی، اطلاق می‌شود و در
این عمل، ماه، بیش از سیارات دیگر مورد نظر است. چه این اختر
به سبب ذوجسدین بودن، با سعد، سعدست و با نحس، نحس و
اتصال او با زهره و بویژه با مشتری (سعد اکبر) قران سعد و
سعادت مضاعف را، در هر کار نشان می‌دهد. حتی در زفاف و به
حجله رفتن:

گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود
گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند
۱۹۸/۸

اما معنی و مفهوم کلی بیت عنوان: با آنکه چندان مشکل به
نظر نمی‌رسد، لیکن وجود چند واژه کلیدی و بحث‌انگیز ابعاد
تازه‌ای به معنی آن می‌بخشد و می‌توان خلاصه و نتیجه بحث‌های
گذشته را به این صورت بیان کرد:

حال که مستور و مست، یعنی معشوق و عاشق از یک قبیله
و تبارند یعنی از تبار و قبیله عشق تکلیف ما چیست؟ دل به معشوق
و عشوه‌های او بدهیم یا به عاشق که تفاوتی میان آنها نیست (مگر
آنچه جلال‌الدین محمد بلخی گفته است:

میل عاشق جملگی بانگ و نفیر

میل معشوقان نهانست و ستیر^(۱۲)

و اگر «اختیار چیست؟» صرف نظر از ایهام نجومی آن،
بدانگونه که گذشت، استفهام انکاری باشد، بدان معنی است که
اختیاری وجود ندارد مگر برای حق، بحکم: «ما رمیت اذ رمیت بل
کان الله... رمی»^(۱۳)، و الله... یهدی من یشاء الی صراط
المستقیم»^(۱۴) و:

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم

که من دلشده این ره نه بخود می‌پیوم

۳۸۰/۱

زیرنویس:

(۱) - ۶۵/۵ (غزل و سطر) و همه شواهد به این شکل از دیوان
حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی‌ست.

(۲) - الاسرا، آیه ۴۵

(۳) - ابواسحق فراری، ابراهیم بن محمد از محدثین بزرگ متوفی
۱۸۵ و به قولی ۱۸۸ هجری قمری است

(۴) - ترجمه رساله فُشیریه به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر ص
۴۵۸

(۵) Panthe'isme

(۶) فرهنگ ده هزار واژه از دیوان حافظ به اهتمام ا.م. نگارنده
مقاله: عشوه

(۷) - ابوبکر واسطی، محمدبن موسی واسطی، از مردم خراسان و
از شهر فرغانه و ساکن مرو، متوفی به سال ۳۲۰ ه.ق.

(۸) - تذکرةالاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی ص ۷۴۰

(۹) - بنداری یا البنداری، ابوالفتح بن علی، اصفهانی، قوام‌الدین،
متوفی در قرن هشتم. مترجم شاهنامه و مؤلف کتاب تاریخ دولت آل سلجوق

(۱۰) - رستم و سهراب، به تصحیح مجتبی مینوی ص ۵۰

(۱۱) - دیوان خاقانی به تصحیح عبدالرسولی ص ۸۵۲

(۱۲) - فرهنگ اصطلاحات نجومی، همراه با واژه‌های کیهانی در
شعر فارسی با اهتمام ا.م. نگارنده مقاله اختیار

(۱۳) - ستیر، بر وزن فعلیل، از ماده ستر، پوشیده و پنهان

(۱۴) - انفال، آیه ۱۷

(۱۵) - بقره، آیه ۱۴۲

پیاد آوری لازم

گلچرخ از ناشران ارجمند و مولفان محترمی که
دو نسخه از کتاب‌های خویش را، برای معرفی، به
دفتراین ماهنامه، ارسال داشته‌اند، به سبب تأخیری
که در این مورد پیش آمده است، صمیمانه پوزش
می‌خواهد و اعلام می‌دارد که تنها تراکم مطالب
سبب این تأخیر بوده است و انشاءالله این
مهم، در شماره آینده انجام خواهد یافت.